

## سیاست قضایی سلاطین تیموری

دکتر فریدون الهیاری، معصومه سمائی دستجردی  
استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

### چکیده

قضاوت و دادرسی، از قدیمی ترین ایام تا کنون همواره از مسائل مهم جوامع بشری به شمار می آمده است. در ایران نیز در ادوار مختلف، چه در دوران پیش از اسلام و چه در دوران اسلامی، امر قضاوت از اهم امور حکومتی و از کارکردهای مهم نهاد شاهی محسوب می گردید. به گونه ای که سلطان در رأس امور قضایی قرار داشت و قدرت قضایی از جانب وی به قاضیان تفویض می شد و قضات نمایان سلطان در این امر مهم به شمار می آمدند. به علاوه فرمان سلطان در کنار تعالیم دینی و عرف از مبانی مهم قضاوت محسوب می شد. در دوران حاکمیت تیموریان بر این سرزمین نیز همین وضعیت حاکم بود. در این دوره نیز قضاوت از کارکردهای مهم سلاطین محسوب می شد به گونه ای که سلطان، خود به عنوان عالی ترین مرجع قضایی در محکمه مظالم به دادخواهی ها رسیدگی می نمود.

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۱/۲۵

E-mail: f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

عالی‌ترین مقامات قضایی نظیر قاضی القضاة توسط وی منصوب می‌شدند و حکم و فرمان وی در تعیین، تبدیل و تخفیف مجازات‌ها در سایر محاکم قضایی تأثیرگذار بود. در این دوره، قضاة بر اساس شریعت اسلامی، عرف و فرمان سلاطین به قضاوت می‌پرداختند. یاسای چنگیزی نیز تا سال ۸۱۵ ق. از مبانی مهم قضاوت عرفی در این دولت به شمار می‌آمد تا اینکه در این سال یاسا توسط شاهرخ لغو گردید و این واقعه مهم‌ترین تحولی بود که در سیاست قضایی سلاطین این دوره رخ داد. بدین لحاظ در پژوهش حاضر، نگارنده به روش توصیفی و تحلیلی و با استناد بر منابع کتابخانه‌ای و اسناد موجود، ضمن بررسی مبانی قضایی دوره تیموریان، سیاست قضایی چند تن از سلاطین این دوره همچون تیمور، شاهرخ، الغ بیک، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا را مورد بررسی قرار می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** تیموریان، قضاوت، سلاطین تیموری، سیاست قضایی، یاسا.

#### مقدمه

از آن زمان که بشریت به مقتضای طبع مدنی خویش به زندگی اجتماعی روی آورد و تصادم منافع و منازعات فردی، خانوادگی و قبیله‌ای در صحنه حیات انسان پدیدار گشت، موضوع قضاوت و داوری نیز با صورت‌ها و شکل‌های گوناگون به وجود آمد. از آن زمان تا کنون امر قضاوت همواره از امور مهم جوامع بشری محسوب می‌شده است.

در ایران نیز در ادوار مختلف پیش و پس از اسلام، این امر پیوسته از امور مهم حکومتی به شمار می‌آمده و اهمیت این امر به اندازه‌ای بوده است که خود شاه یا فرمانروا به عنوان بالاترین مقام حکومتی، در رأس امور قضایی قرار داشته و قدرت قضایی از جانب وی به قضاة تفویض می‌شده است. یکی از این دوره‌ها، دوره حاکمیت تیموریان بر بخش‌هایی از این سرزمین است. در این دوره (۹۱۲-۷۷۱ ق.) نظیر سایر ادوار قبل از آن در ایران، سلطان در رأس تمام امور مملکت از جمله امور قضایی قرار داشت. او عالی‌ترین مرجع قضایی در قلمرو تحت سلطه خویش بود و می‌توانست مطابق میل و سلیقه خود اوامر قضایی و فرامین حقوقی صادر کند و در مقام قضاوت نیز آزاد و به دور از هر گونه قید و بندی دادرسی نماید. به علاوه، فرمان

وی در کنار شریعت اسلامی و عرف، از مبانی مهم قضایی این دوره محسوب می شد و در امور قضایی نظیر سایر امور حکومتی اراده و دستورات سلطان بالاتر از هر قاعده و قانونی قرار داشت. هر یک از سلاطین تیموری در برخورد با مجرمین و اعمال مجازات علیه آنان و رسیدگی به شکایات و احوال دادخواهان و به طور کلی در زمینه امور قضایی، سیاست و شیوه خاصی را در پیش گرفته بودند که بررسی این سیاست ها در حکومتی که سلطان دارای اختیارات گسترده قضایی بود حائز اهمیت فراوان است، ولی با این وجود، تا کنون هیچ تحقیق جامعی در این زمینه صورت نگرفته و هیچ کتاب مستقلی در باب این موضوع به نگارش در نیامده است و تنها در برخی از منابعی که به بررسی سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ ایران پرداخته اند و برخی از کتاب هایی که در مورد تاریخ این دوره به نگارش درآمده اند، اشارات بسیار کوتاه و گذرایی به نحوه برخورد برخی از سلاطین این دوره با مجرمین صورت گرفته است. لذا در این تحقیق متناسب با موضوع مورد نظر ابتدا مبانی قضایی این دوره مورد بررسی قرار گرفته و سپس سیاست قضایی چند تن از سلاطین مطرح این سلسله نظیر تیمور، شاهرخ، الغ بیگ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا بررسی خواهد شد.

### سیاست قضایی سلاطین تیموری

قضاوت و دادرسی، از روزگاران قدیم که به صورت ساده و ابتدایی و در قالب داوری و قضاوت خصوصی جریان داشته تا امروز که به صورت نظامی پیچیده درآمده همواره از امور مهم جوامع بشری به شمار می آمده است. در ایران چه در دوران پیش از اسلام و چه در دوران اسلامی امر قضاوت از اهم امور حکومتی و از کارکردهای مهم نهاد شاهی محسوب می گردید، به گونه ای که سلطان در رأس امور قضایی قرار داشت و قدرت قضایی از جانب وی به قاضیان تفویض می شد و قاضیان نایبان سلطان در این امر مهم به شمار می آمدند. خواجه نظام الملک طوسی در این باره می نویسد: «قضا پادشاه را می باید کردن به تن خویش... و این قاضیان همه نایبان پادشاه اند...» (نظام الملک طوسی، ۱۳۴۰: ۵۶).

در دوره تیموریان نیز، سلطان به عنوان بالاترین مقام، در رأس تمام امور مملکت از جمله امور قضایی قرار داشت. او عالی‌ترین قاضی و دادرس در کشور محسوب می‌شد که نه تنها خود در محکمه مظالم به قضاوت می‌نشست، بلکه حکم وی در تعیین، تبدیل و تخفیف مجازات‌ها در سایر محاکم قضایی تأثیر می‌گذاشت و عالی‌ترین مقامات قضایی نظیر قاضی القضاة توسط وی منصوب می‌شدند (خوافی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶).

قضاوت در این دوره نظیر ادوار قبل از آن در ایران، مبتنی بر قوانین منسجم و یکنواختی نبود و شریعت اسلامی، عرف و احکام و فرامین سلاطین از مبانی مهم قضاوت در این دوره محسوب می‌شدند که آشنایی با این مبانی، ما را در شناخت بهتر سیاست قضایی سلاطین این دوره یاری می‌کند. بنابراین پیش از پرداختن به سیاست قضایی سلاطین تیموری، شرح مختصری درباره هر یک از مبانی ذکر شده ضروری است.

### مبانی قضاوت در دوره تیموریان

#### الف: شریعت اسلامی

از مهم‌ترین منابع دادرسی در جوامع دینی، تعالیم دینی و دستورات مذهبی است و غالب مقررات و قواعد حقوق خصوصی بویژه حقوق خانواده و احوال شخصیه برگرفته از مذهب است. در ایران نیز در سراسر دوره اسلامی، قضاوت عمدتاً بر محور شریعت اسلامی دور می‌زده است. این وضعیت در دوران حاکمیت تیموریان نیز ادامه یافت. با توجه به این که تیموریان خاندانی مسلمان بودند و در محیط اسلامی تربیت یافته و بر جامعه مسلمانان فرمانروایی می‌کردند، طبیعی بود که یکی از مبانی قضاوت در این دوره را شریعت اسلامی تشکیل دهد. این قوانین در محاکم شرعی و توسط قاضی شرع مورد استفاده و استناد قرار می‌گرفتند (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۵۲).

**ب: عرف**

در ایران به موازات قضاوت شرعی، قضاوت عرفی نیز در طول دوره اسلامی با اقتدار وجود داشته و در هر یک از دولت های حاکم مشخصات ویژه خود را داشته است. قضاوت عرفی عمدتاً مبتنی بر دستورات و فرامین قضایی حکام و زمامداران و آداب و رسوم حاکم بوده است. در دوره مغولان یاسای چنگیزی مبنای قضاوت عرفی قرار گرفت. یاسا نخستین قانون مدونی بود که رویاروی قوانین اسلامی قرار گرفت. این وضعیت در دوران تیموریان نیز تداوم یافت و یاسا همچنان مبنایی برای قضاوت عرفی به شمار می رفت (ناصری داوودی، ۱۳۷۸: ۱۳۶-۱۳۵).

در واقع تیمور، مؤسس این سلسله، نظر به احترامی که به خاندان چنگیز داشت و از آنجا که می خواست حکومت خود را دنباله حکومت چنگیز خان قلمداد کند، علاوه بر قوانین اسلامی، یاسای چنگیزی را نیز در امور کشوری و لشکری اعمال می نمود (یار شاطر، ۱۳۳۴: ۴). این وضعیت تا سال ۸۱۵ ق. در این دولت ادامه داشت تا این که در این سال یاسا توسط شاهرخ لغو گردید (نوایی، ۱۳۴۱: ۱۳۴؛ راوندی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۶۶).

بدین ترتیب یاسا در محاکم عرفی تیموریان از رسمیت افتاد و اعتبار پیشین خود را در این محاکم از دست داد. باید توجه داشت که با لغو یاسا، قوانین وسنن مغولی به طور کامل کارایی و کاربرد خود را در این دولت از دست ندادند و پس از آن نیز همچنان نشانه هایی از حضور آن قوانین در این دولت در حوزه هایی نظیر حوزه های اقتصادی، سیاسی و نظامی به چشم می خورد. از جمله قانون تمغا یعنی مالیات بر صنعت و تجارت که در دوران مغولان رواج داشت، در این دوره نیز تداوم یافت (بارتولد، ۱۳۳۶: ۲۱۳؛ پطروشفسکی، ۱۳۶۶: ۶۰).

حال این سؤال پیش می آید که با لغو یاسا قضاوت عرفی چه وضعیتی پیدا کرد؟ پس از لغو یاسا توسط شاهرخ، قواعد و رسوم عرفی ایرانی مجال بیشتری برای ورود به محاکم عرفی تیموریان پیدا کرد. دلایل این ادعا عبارتند از: ۱- از دوره شاهرخ به بعد، پیوند تیموریان با فرهنگ و تمدن ایرانی محکم تر گردید. در واقع تیموریان از همان ابتدای هجوم به ایران، چون

خود را در برابر قوم متمدن تری یافتند به کسب و اقتباس این تمدن پرداختند و در امور حکومتی نیز از ایرانیان مدد خواستند. با به سلطنت رسیدن شاهرخ و انتخاب هرات به عنوان پایتخت آمیختگی با فرهنگ ایرانی شدیدتر شد. به گونه ای که اکثر شاهان و شاهزادگان تیموری بتدریج خوی ایرانی و مردمی به خود گرفتند و با ایرانیان چنان درآمیختند که دیگر جدایی نپذیرفتند. این آمیختگی شدید با فرهنگ ایرانی و ایرانیان، باعث می شد تا آنان از عرف ایرانی نیز تأثیر بپذیرند و قواعد و رسوم عرفی ایرانی نزد آنان مقبول و مورد احترام واقع گردد و بدین ترتیب عرف ایرانی مجال بیشتری برای ورود به محاکم عرفی تیموریان پیدا کند.

۲- تیموریان در امر قضاوت نیز مانند سایر امور حکومتی از ایرانیان مدد خواستند، به گونه ای که از دوره شاهرخ به بعد، بسیاری از قضات از بین ایرانیان انتخاب شدند (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۸۰؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۲۶، ۴۲، ۱۴۲، ۲۰۱، ۳۹۰؛ صفی، ۱۳۶۲: ۱۸۶) و این امر طبیعی به نظر می‌رسد که قاضیان ایرانی در رفع مرافعات و دعاوی عرفی ایرانیان، به قواعد و رسوم عرفی ایرانی استناد ورزند.

۳- قوانین و رسوم مغولی که از دوره تیمور در محاکم عرفی تیموریان رواج داشت، نمی‌توانست جوابگوی نیازها و فرهنگ پیشرفته ایرانیان باشد، زیرا ایرانیان مردمی یکجانشین و مسلمان بودند در حالی که مغولان اقوامی بیابانگرد و غیر مسلمان بودند و قوانین و آداب و رسوم آنان نیز متناسب با نوع زندگی و فرهنگ بدوی ایشان بود و با فرهنگ و تمدن ایرانی، هیچ گونه تناسبی نداشت. شاید یکی از دلایل لغو یاسا توسط شاهرخ نیز همین مسأله بوده باشد.

### ج: فرمان سلطان

در دوره تیموریان، فرمان سلطان از مهم ترین مبانی قضاوت به شمار می رفت. در این دوره، سلطان در رأس حکومت قرار داشت و وی به مقتضای حاکمیت های مطلقه، بدون هیچ گونه حد و مرزی، به طور مطلق بر جان و مال و همه شئون زندگی مردم مسلط بود و قدرت و اختیارات امرا، وزرا، حکام، قضات و مأموران ولایات در محدوده قدرت سلطان مفهوم

می یافت. چنانچه سلطان حکمی را صادر می کرد آن حکم باید اجرا می شد، حتی اگر در آن حکم ضررهایی متصور بود کسی یارای مخالفت با فرمان وی را نداشت (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۲۲).

در برخی موارد به فرمان سلطان، قضات به نزد او احضار می شدند تا به محاکمه فرد بی گناهی پردازند که از نظر سلطان مجرم شناخته می شد؛ به عنوان مثال به فرمان الغ بیک، برخی قضات سمرقند به حضور وی رسیدند تا سید عاشق، محتسب سمرقند، را که به اعمال خلاف شرع الغ بیک و شیخ الاسلام سمرقند اعتراض کرده بود، محاکمه و تأدیب کنند (خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۳۶-۳۵).

از نظر شرعی و عرفی این محتسب عمل خلافی را مرتکب نشده بود، بلکه وظیفه خود را که همان امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با اعمال خلاف شرع بود، انجام نداده بود. ولی از نظر الغ بیک او مجرم شناخته شد چون به اعمال خلاف شرع وی و شیخ الاسلام سمرقند اعتراض کرده بود. بنابراین در دوره تیموریان حکم و اراده سلطان بالاتر از هر قاعده و قانونی قرار داشت و فرمان وی در حکم قانون تلقی می شد هر چند گاه با سایر قوانین حاکم در تعارض بود.

حال که با مبانی قضایی این دوره آشنا شدیم به بررسی سیاست قضایی چند تن از سلاطین مطرح این دوره می پردازیم. اما پیش از آن چند نکته را باید مد نظر قرار دهیم:

۱- پای بندی یا عدم پای بندی سلاطین تیموری به شریعت اسلامی تا حدودی در نحوه قضاوت آنان تأثیرگذار بود. به گونه ای که در این دوره، آن دسته از سلاطین که به شریعت اسلامی پای بند بودند، در امر قضاوت و دادرسی و احکام و فرامینی که در این زمینه صادر می نمودند، سعی داشتند تا حد امکان، قوانین شرعی را مدنظر قرار دهند و از آن قوانین تخطی و تجاوز نمایند و به مقتضای آن قوانین، آنچه را درخور حق و انصاف است، به جای آورند. ولی در مقابل، آن دسته از سلاطین تیموری که چندان پای بند قوانین شرعی نبودند، در امر قضاوت و دادرسی نیز توجه چندان به آن قوانین نداشتند و از صدور احکام مغایر با شریعت اسلامی و

تحمیل امیال ظالمانه خود بر مردم رویگردان نبودند. البته باید توجه داشت که سلاطین این دوره، حتی آنان که به شریعت اسلامی پای‌بند بودند، در امور جزایی کمتر به مقررات شرعی توجه می‌نمودند و مجازات‌هایی که به دستور آنان در مورد مجرمین اعمال می‌شد چندان با شریعت اسلامی سازگاری نداشت.

۲- در ایران همواره از دیر باز، رعیت داری و دادگستری از مهم‌ترین وظایف و کارکردهای یک پادشاه به شمار می‌آمده است. اهمیت این مسأله به اندازه‌ای بود که بسیاری از متفکران و اندیشمندان ایرانی و اسلامی در نوشته‌های خویش بر وظیفه پادشاه در دادگستری و توجه به حال خلق تأکید ورزیده‌اند و این دو وظیفه را ملازم یکدیگر به شمار آورده‌اند (نخجوانی، ۱۹۶۴، ج ۱: ۱۵۸؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۲۰: ۳۶۶؛ غزالی، ۱۳۱۷: ۸۱-۸۰).

این اندیشمندان پیوسته در نوشته‌های خویش به رابطه عدل و رعیت داری، لزوم عدالت پادشاه و حاکم و تأثیر عدل در ثبات حکومت و دوام دولت اشاره کرده‌اند. از جمله خواجه رشید الدین فضل الله همدانی (متولد ۶۳۸ و متوفی به سال ۷۱۸ هجری) طبیب، مورخ، وزیر و اندیشمند نامی ایران در دوران ایلخانان، به ضرورت عدل پادشاه و رابطه آن با رعیت داری تأکید ورزیده و ملازمه این معانی را به صورت دایره‌ای نشان داده و گفته است: «پادشاهی حاصل نمی‌شود مگر با لشکر و لشکر را به مال توان جمع آورد و مال از رعیت حاصل می‌گردد و رعیت را نیز به عدل می‌توان نگاه داشت» (رجب زاده، ۱۳۵۵: ۱۰۷-۱۰۶).

از این گفته می‌توان دریافت که همه آنچه که موجب آبادانی مملکت و اصلاح حال مردم و حصول آمال است به عدل و رعیت داری باز می‌گردد و اهتمام در این باب لازمه مملکت داری و سبب دوام دولت و حکومت است. حال باید دید مفهوم عدالت چیست و پادشاه عادل و رعیت پرور کیست؟

یکی از معانی عدالت حق‌گزاری یعنی بر پایی حق و دادن حق هر کسی به اوست

(مهدوی، ۱۳۴۳: ۸۴).



یکی دیگر از معانی عدالت، قرار دادن هر چیزی در جای مناسب و شایسته آن است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۲۵۰۴).

با توجه به این تعاریف، می توان گفت پادشاه عادل و رعیت پرور کسی است که همان گونه که برای خود حق و حقوقی قائل است (اطاعت رعایا از وی و پرداخت مالیات توسط آنها) برای رعایا نیز حق و حقوقی قائل باشد (تأمین امنیت، آسایش و رفاه برای آنان)، حقوق مردم را حفظ نماید و از اشاعه ظلم بپرهیزد، دست زورمندان و ظالمین را از جان و مال ضعفا و مظلومین کوتاه گرداند، بر رعایا به اندازه قدرت و توانایی شان تکلیف مقرر نماید، مرتبه هر کسی را به اندازه استحقاق و استعدادش معین سازد و به طور کلی رعایا را در پناه حمایت خویش گیرد و در بهبود حال ایشان بکوشد. با توجه به مطالب ذکر شده، در بررسی سیاست قضایی سلاطین تیموری باید همواره میزان دادگری و رعیت پروری آنان را مدنظر قرار داد.

۳- بسیاری از سلاطین تیموری، حتی آنان که در اغلب مواقع از خشونت و قساوت رویگردان بودند، گاه در برخورد با مجرمین، بویژه کسانی که سعی در برهم زدن نظم، امنیت و آرامش در جامعه داشتند، با نهایت شدت و خشونت رفتار می کردند.

۴- نکته دیگری که همواره در بررسی سیاست قضایی سلاطین تیموری باید مورد توجه قرار داد این است که در این دوره، سلطان در رأس سازمان حکومت قرار داشت و سلطنت وی، سلطنت مطلقه بود. بنابراین وی آزاد و بدون هیچ گونه قید و بندی می توانست به امر قضاوت پردازد و هیچ کس و هیچ چیز نمی توانست برای او در این زمینه محدودیت ایجاد کند. اگر هم گاه برخی از سلاطین این دوره، در امر قضاوت و دادرسی و مجازات مجرمین بر طبق شریعت اسلامی عمل می نمودند، به دلیل تمایلات و اعتقادات شخصی خود ایشان بود و گرنه کسی نمی توانست آنان را ملزم به این کار نماید.

### سیاست قضایی تیمور

تیمور، موسس سلسله تیموریان در سال ۷۷۱ق. موفق به تشکیل حکومت تیموریان شد. در حکومتی که وی تأسیس نمود سلطان، عالی‌ترین مقام محسوب می‌شد و در رأس تمام امور مملکت از جمله امور قضایی قرار داشت.

تیمور بیشتر ایام سلطنت خود را در سفرهای جنگی و لشکرکشی به مناطق مختلف سپری کرد. او به هنگام سفرهای جنگی مأمورینی را برای اجرای عدالت همراه خود می‌برد. عده‌ای از قضات، مأمور رسیدگی به امور جنایی بودند، گروهی دیگر مسوول رسیدگی به اختلاس و حیف و میل و جوه دولتی بودند، عده دیگری از قضات هم به شکایات مردم علیه مأموران دولتی رسیدگی می‌کردند. هر کدام از قضات در چادرهای مخصوص، به قضاوت می‌نشستند و آرای مکتوب خویش را به اطلاع تیمور می‌رساندند و پس از مهر و امضای او به موقع اجرا می‌گذاشتند (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۹۲-۲۹۱).

از آنجا که این قضات قبل از اجرای حکم، آرای خود را به اطلاع تیمور می‌رساندند، حکم و فرمان تیمور می‌توانست در شدت یا کاهش مجازات و یا عفو افراد نقش مهمی را ایفا نماید. علاوه بر این، گاهی اوقات در مراسم جشن و سرورهایی که به مناسبت‌های مختلف در سمرقند ترتیب داده می‌شد، به دستور تیمور دارهای بزرگی برای مجازات گناهکاران و مجرمین بر پا می‌گردید. به دستور او، مجرمین را در برابرش حاضر ساخته و پس از محاکمه، آن مجرم را به دار می‌آویختند (همان: ۲۴۹-۲۴۸؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۲۶۵).

در برخی موارد، تیمور در راه بازگشت از لشکرکشی‌ها و سفرهای جنگی خود به سمرقند، در بین راه از هر ولایتی که عبور می‌کرد، از چگونگی عملکرد، رفتار و معاش داروغه‌ها و حکام آن ولایت تفتیش و تفحص به عمل می‌آورد و در صورت آگاهی از تخطی آن‌ها از احکام و دستورات، آنان را مجازات نموده، از کار برکنار می‌کرد و گاهی اوقات دستور قتل آن‌ها را صادر می‌نمود (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۲۴؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۲۶۴؛ یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۵۶۵).

آشکار است که در این گونه موارد، دادگاه یا محکمه ای بر پا نمی‌شد و محاکمه‌ای به وسیله قاضی صورت نمی‌گرفت، بلکه به محض صدور فرمان و حکم سلطان، مجرم دستگیر می‌شد و حکم در مورد او به اجرا در می‌آمد. بدین منظور در بین سپاهیان تیمور، افرادی به نام یاساقیان وجود داشتند که به محض صدور فرمانی از جانب سلطان، آن را بی درنگ اجرا می‌کردند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۲۳۳).

در این دوره، مأمورینی که مسوول دستگیری فردی به دلیل سرپیچی از فرامین شاه بودند، رفتاری بسیار بد و خشن داشتند. گاهی اوقات آنان برای پیدا کردن فرد خطا کار، مردم را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند تا آن فرد را پیدا کنند. مردم آبادی‌های سر راه، چون از آمدن آن مأمورین آگاه می‌شدند، چون می‌دانستند آنان چه رفتاری دارند و چگونه افرادی هستند، چنان با منتهای سرعت از جلوی آن‌ها می‌گریختند که به قول کلاویخو «گویی ابلیس به دنبال آنان روان است» (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۹۵).

قوانین و مقرراتی که تیمور در اداره امور مختلف قلمرو خویش از جمله امور قضایی از اعمال می‌نمود معجونی از قواعد فقهی اسلام و مقررات و آیین‌های مغولی بود. از یک طرف وی بنا به دلایل سیاسی همچون کسب قدرت و مشروعیت، سعی داشت خود را مسلمان معتقدی نشان دهد. بدین منظور به فقهای اسلامی و مفتیان (صادر کنندگان فتوا) احترام می‌گذاشت و در حل و فصل برخی از قضایا به فتوای آنها عمل می‌نمود. از طرف دیگر به دلیل احترامی که برای خاندان چنگیز خان قائل بود و از آنجا که می‌خواست حکومت خود را دنباله حکومت وی قلمداد کند، یاسای چنگیزی را نیز از نظر دور نداشته و برخی از قواعد و رسوم مغولی را در قلمرو خود به کار می‌بست. برای نمونه تیمور هنگام لشکر کشی‌ها گروهی از فقها و مفتیان را همراه خود می‌برد و در مورد برخی از قضایایی که پیش می‌آمد بر طبق فتوای آنها عمل می‌کرد (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۴۵۵-۴۵۴). علاوه بر این در دوره او، محاکمی به نام یارغو وجود داشتند که از محاکم قضایی دوره مغولان بودند و در آنها بر اساس یاسا به دعاوی و شکایات رسیدگی می‌شد. در دوره تیمور یارغو بیشتر برای رسیدگی به

جرائمی از قبیل جرائم نظامی مانند کوتاهی و قصور در جنگ‌ها و جرائم سیاسی نظیر توطئه بر علیه سلطان تشکیل می‌شد (همان: ۸۶؛ یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۳۷).

در آخر باید به این نکته توجه نمود که بیشتر مورخان عهد تیموری مانند نظام الدین شامی، شرف الدین علی یزدی، کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی، در آثار خود، تیمور را فردی عادل و ظلم ستیز معرفی کرده اند که در ایام عدالت او مردم در کمال آرامش و امنیت به سر می بردند، به گونه ای که از برکت وجود این امنیت و عدالت هیچ فرد قوی و زورمندی جرأت تجاوز و تعدی به فرد ضعیفی را نداشت (شامی، ۱۳۶۳: ۹؛ یزدی، ۱۳۳۶، ج ۲: ۴۴۶؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۴۳).

خود تیمور هم در تزویرات، از کارهای مصلحانه و خدا پسندانه خود، احتراز از ظلم و ستم، دادگستری و برقراری عدالت در نقاط مختلف قلمرو خویش یاد کرده است (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۶۴، ۱۶۸، ۳۴۴).

با وجود این اظهارات، در سرگذشت او و در ایام سلطنتش، کمتر گواهی بر صحت این گفته‌ها می‌توان یافت. در کارنامه سلطنت او، فهرست بی شماری از اعمال خشن، قساوت‌ها، بیرحمی‌ها، قتل و کشتارهای مردم بی گناه ثبت شده است، که حتی خود مورخینی که مدعی رعیت پروری، ظلم ستیزی و عدالت گستری تیمور هستند به این اعمال در ضمن توصیف وقایع ایام سلطنت او، اشاره کرده‌اند.

اشاره به برخی از این اعمال، قضاوت درباره میزان عدالت و ظلم ستیزی تیمور را آسان می‌کند. برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- سر بریدن صد هزارتن اسیر هندی در نزدیکی دهلی در سال ۸۰۱ ق. (یزدی، ج ۲، ۱۳۳۶: ۷۲).

۲- زنده به گور کردن چهار هزار ارمنی در سال ۸۰۳ ق. پس از تصرف سیواس (همان: ۹۶؛ ابن عربشاه، ۱۳۵۶: ۱۲۲).

۳- قتل عام هفتاد هزار نفر سکنه بی گناه اصفهان در سال ۷۸۹ ق. (خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۲۰).

۴- قتل عام نود هزار تن در بغداد در سال ۸۰۳ ق. (ابن عربشاه، ۱۳۵۶: ۱۷۱).

۵- قتل و غارت و کشتار مردم در دمشق پس از فتح آنجا در سال ۸۰۳ ق. (همان: ۱۶۲-۱۶۱). آیا چنین فردی را که دست به این اعمال ظالمانه و خشن زده و به قتل عام مردمان بی گناهی اقدام کرده که جرم آنها فقط این بوده که در آن شهرها ساکن بوده و یا برای حفظ و صیانت خود و خانواده خویش به دفاع پرداخته‌اند، می‌توان عادل خواند؟ عدالت و حق‌گزاری عبارت است از بذل سعی و کوشش جهت کشف واقع و حقیقت و رساندن حق به حق دار.

و در راه اجرای عدالت هیچ چیزی را ولو هر قدر کوچک و بی اهمّیت هم باشد نمی‌توان فدای امر دیگری ولو هر قدر مهم و با ارزش باشد نمود (مهدوی، ۱۳۴۳: ۸۴). با این تعاریف، آیا می‌توان فردی همچون تیمور را که در راه رسیدن به اهداف و خواسته‌های خویش به هر اقدامی از جمله انهدام و ویران کردن آبادی‌ها و شهرها، آواره کردن مردم از خانه و کاشانه و وطن خویش، قتل عام و کشتار مردم بی گناه، دست می‌زد و با این اقدامات مردم را از حقوق طبیعی خویش که همان حق حیات است محروم کرد، می‌توان عادل نامید؟

به قول ملکم «تیمور اگر چه از بزرگ ترین ابطال است و در قابلیت و شجاعت او حرفی نیست، ولی فردی جبار و متکبر و ظالم بود که برای حیات و عافیت جمیع افراد بشر در مقابل ترقی و پیش بردن اهداف و خواسته‌های خود به اندازه پر کاهی ارزش قائل نبود» (ملکم، ۱۳۸۰: ۳۲۷).

**سیاست قضایی شاهرخ**

بیشتر مورخان و نویسندگان معاصر دوره تیموریان و بعد از آن، شاهرخ را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده‌اند (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۱: ۵؛ تاج السلمانی، ۱۹۹۹: ۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۷۷).

برای نمونه مستوفی با فقی عدالت شاهرخ را این گونه به تصویر کشیده است:

شد از انصاف آن شاه سر افراز      به عهدش باز باگنجشک دمساز

به صحراگرگ و آهو، شیر و نخجیر      به هم آمیخته چون شکر و شیر

عوانی گر نمودی ظلم نیت      طپانچه خوردی از دست رعیت

(مستوفی با فقی، ۱۳۴۲، ج ۱: ۱۶۸)

بنا به گفته این مورخان، او همواره در پی رسیدگی به احوال دادخواهان و مظلومین بود، چنان که در سال ۸۱۹ ق. به فرمان وی، فرزندش، میرزا بایسنقر، بر مسند دیوان اعلی نشست و به شکایات مظلومین و ستم دیدگان رسیدگی نمود (خواند میر، ۱۳۵۵: ۳۴۷).

شاهرخ در این امر نهایت دقت و جدیت را از خود نشان می‌داد، به گونه‌ای که اگر حتی در بیرون از قلمرو وی، ظلم و اجحافی در حق رعایایش صورت می‌گرفت و آن رعایا برای دادخواهی به نزد وی می‌آمدند، او پی‌گیری‌های لازم را در این باره به عمل می‌آورد. به عنوان مثال در سال ۸۴۳ ق. جمعی از تجار و حاجیان از نواحی اردبیل و گیلان به قصد زیارت، به مکه، نجف و کربلا سفر کردند. در راه بازگشت از آن سفر، در حدود مصر گروهی از راهزنان، اموال و دارایی ایشان را غارت کردند. آنان برای رسیدگی به آن قضیه، به نزد والی مصر رفتند ولی او به شکایت ایشان رسیدگی ننمود و درباره آن قضیه هیچ گونه اقدامی به عمل نیاورد. آنان در مقام دادخواهی به نزد شاهرخ رفته و موضوع را به عرض او رساندند. شاهرخ نامه‌ای به والی مصر نوشت و در آن نامه از والی خواست که گروهی از داروغه‌ها و گماشتگان خود را به سرحدات بفرستد تا دزدان و راهزنان را پیدا کرده، اموال رعایا را از آنان پس بگیرند و به

صاحبانش بازگردانند. شاهرخ در نامه به والی مصر گوشزد نمود که در صورت پیدا نشدن دزدان، خود والی و آن دسته از گماشتگانش که در این قضیه از خود کوتاهی و اهمال نشان داده اند، باید عوض اموال و وجوهات غارت شده رعایا را به آنها بپردازند (نوایی، ۱۳۴۱: ۱۴۹-۱۴۶).

شاهرخ کمتر بر حسب کینه شخصی یا خشم آنی مرتکب عمل دور از انصافی می شد و اغلب سعی داشت در هر مورد به مقتضای ملایمت و عطف ذاتی و اعتقاد راسخ به گفتار پیامبر (ص)، آنچه را در خور عدل و انصاف است به جای آورد (یار شاطر، ۱۳۳۴: ۴۷).

سیاستی که گاه شاهرخ برای مجازات مجرمین در نظر می گرفت، نشان از این ملایمت و عطف او بود. برای مثال در سال ۸۱۹ ق. که شاهرخ از شیراز و کرمان به هرات باز می گشت، خیر مخالفت امیرک احمد و امیر ایلنگیر را شنید. مجازاتی که شاهرخ برای آن دو نفر تعیین کرد، نمونه روشنی از حلم، نرمی و عطف اوست. او دستور داد تا امیرک احمد به کعبه رود و امیر ایلنگیر سفر دریا کند (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۲۷؛ خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۵۹۶).

البته نباید تصور کرد که شاهرخ همیشه در برخورد با مجرمین از خود ملایمت و عطف نشان می داد. برعکس، شواهدی در دست است که او در موارد مقتضی، بویژه در برخورد با کسانی که سعی در برهم زدن آرامش و امنیت در قلمرو او داشتند، از شدت و خشونت و حتی قساوت رویگردان نبود. مانند کورساختن برادر زاده اش، اسکندر میرزا، که در فارس ادعای استقلال کرده بود و سیاست هواداران محمدبن بایستقر در اصفهان (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۷۱، ۳۳۹؛ Cambridge, vol 6, 1993: 103).

شاهرخ نه تنها خود اغلب سعی داشت تا آنچه را درخور عدل و انصاف است به جای آورد، بلکه حکام، والیان و کارگزاران خود را نیز پیوسته به رسیدگی به احوال رعایا و دادخواهان و رعایت عدالت توصیه می نمود. از جمله زمانی که او، حکومت سمرقند را به پسرش الغ بیک داد، به او گفت: «سلطنت بدون لشکر، لشکر بدون مال، مال بدون رعیت، رعیت بدون سیاست و سیاست بدون عدل پایدار نمی ماند» (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۱۱).

همچنین شاهرخ در نامه‌ای که به امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ، که بعد از فوت تیمور در شیراز حکومت می‌کرد، نوشت به او توصیه نمود که با رعایت عدالت، رسیدگی به احوال رعایا و مهربانی با خلق خدا، رضایت خدا را به دست آورد (همان: ۴۶).

شاهرخ مردی متدین و هوادار اسلام بود. او بر خلاف تیمور به قوانین و سنن مغولی وقعی نمی‌نهاد و همانطور که پیش از این ذکر شد در سال ۸۱۵ ق. یاسا توسط وی لغو گردید. خود شاهرخ در نامه‌ای که به دای مینگ، پادشاه ختا نوشته بر این نکته تأکید نموده است که یارغو و قواعد و سنن چنگیزی در تمامی ممالک تحت تصرف او منسوخ شده و در آنها بر اساس شریعت اسلامی حکم صادر می‌شد (نوایی، ۱۳۴۱: ۱۳۴).

بنا به اشاره برخی از منابع در دوران او هیچ کس جرأت بر پایی محاکم یارغو را نداشت مگر به صورت پنهانی. (ابن ترکه، ۱۳۷۶: ۶۷) وی در محاکمه مجرمین نیز اغلب بر طبق فتوای ائمه اسلام و شریعت اسلامی عمل می‌کرد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۶۴۸).

ولی همیشه این گونه نبود، بلکه در برخی موارد، محاکمه و مجازات مجرمین بر طبق رأی و نظر خود شاهرخ صورت می‌گرفت. حتی در مواردی همسر او، گوهرشاد آغا، بر رأی و تصمیم او در مورد مجازات مجرمین تأثیر می‌گذاشت؛ به عنوان مثال مهد علیا گوهرشاد آغا، در خلاصی سید فخرالدین وزیر که به تقصیری متهم شده بود، قتل عام جمعی از اکابر اصفهان که از سلطان محمد بن بایسنقر هواداری کرده بودند و میل کشیدن چشمان اسکندر بن عمر شیخ که عصیان ورزیده بود، تأثیر و نفوذ زیادی بر رأی و نظر شاهرخ گذاشت (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۳۹، ۳۷۱).

### سیاست قضایی الغ بیک

آنچه مورد تأیید مورخان می‌باشد این است که روابط و مناسبات روحانیون و الغ بیک چندان رضایت بخش نبوده است. از نظر روحانیون، الغ بیک پادشاه دادگری نبود. گفته می‌شود در زمان حکمرانی او، اشخاص با شخصیت و شریف از ترس لکه دار شدن شرافت و حیثیت اجتماعی خود، حاضر نبودند شغل قضاوت را بپذیرند و آنان را وادار به قبول این شغل می‌کردند؛ به



عنوان مثال گفته می‌شود شیخ حسام الدین، از شیوخ بخارا، در زمان حکمرانی الغ بیک بر ماوراءالنهر، از ترس وی شغل قضاوت را قبول کرده بود (واعظ کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۸۱؛ راوندی، ۱۳۶۷، ج ۴: ۵۷۸).

حتی در مواردی الغ بیک سعی می‌کرد بر تصمیم قضات در محاکم قضایی تأثیر بگذارد و آنان را وادار نماید تا برخلاف حق و عدالت حکم صادر کنند. از جمله حکایت شده است که الغ بیک به بازرگانان ماوراءالنهر به شرط تنصیف منافع، از خزانه دولتی پول می‌داد. یکی از تجار سرشناس سمرقند که متضرر شده بود و از طرفی سلطان، از پس دادن جواهرات گرانبهایی که از او گرفته بود خودداری می‌نمود از فرط غصه و اندوه درگذشت. الغ بیک با بردن شاهدان نادرست به محکمه قاضی، سعی کرد او را وادار کند تا به حقانیت او حکم کند. ولی قاضی سمرقند، شمس الدین محمد مسکین، از این امر خودداری نمود (خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۳۷).

الغ بیک بر خلاف پدرش، شاهرخ، چندان پای بند شریعت اسلامی نبود. به همین دلیل گاه در امر قضاوت و دادرسی احکامی توسط وی صادر می‌گردید که با قوانین شرعی سازگاری نداشت؛ به عنوان مثال روزی یک فرد سپاهی به نزد الغ بیک رفت و به او گفت که برادرش فوت کرده و از او دو فرزند به جا مانده است و او می‌خواهد زن برادرش را به ازدواج خود درآورد تا به مراقبت از برادر زاده هایش پردازد. ولی زن برادرش مخالفت می‌کند و می‌خواهد با مرد بزازی ازدواج کند. الغ بیک، به یساولی دستور داد تا به نزد زن برود و به او بگوید که به دستور سلطان باید به ازدواج برادر شوهر خود در آید. در آن هنگام فردی به نام مولانا ابوالفتح، که مردی متقی بود و الغ بیک به او اجازه داده بود که هرگاه می‌خواهد به نزد او بیاید و هر سخنی دارد به او بگوید، به الغ بیک گفت که زنی که عاقله و بالغه است از لحاظ شرعی اختیار دارد به ازدواج هر کس می‌خواهد درآید و او بر طبق کدام مذهب، زن را تکلیف می‌کند که با مرد بزازی ازدواج نکند؟ پادشاه با شنیدن این سخنان متأثر شد و یساول را از آن کار باز داشت (همان: ۳۶-۳۵).

الغ بیک مانند پدر بزرگش تیمور، به قوانین و سنن مغولی احترام می‌گذاشت و حتی پس از لغو یاسا توسط پدرش شاهرخ، همچنان خود را پای بند به آن قوانین و سنن نشان می‌داد. به گونه‌ای که او یکی از افراد خاندان چنگیزی را در سمرقند به خانی منصوب کرد و خود نیز لقب گورکان را اتخاذ نمود (مورگان، ۱۳۷۳: ۱۳۱).

گاهی اوقات نیز الغ بیک سعی می‌کرد قضا یا و شکایاتی را که افراد برای رسیدگی به نزد وی می‌آوردند با فراست و تدبیر خود حل نماید؛ به عنوان مثال روزی فردی نزد الغ بیک آمد و به او گفت که او از سمرقند به بخارا می‌رفته در حالی که اموالی را همراه خود داشته است. چون دو فرسنگ از شهر دور شده، بر لب آبی در سایه درختی نشسته بود. در این هنگام دوستی را در راه دیده، او را به نزد خود فرا خوانده و با هم طعام تناول کرده اند. سپس او اموالی را که همراه داشته، به دوست خود سپرده و به او گفته است که این امانتی را به خانه او بسپارد. چون از بخارا بازگشته، معلوم شده است که دوستش آن امانتی را به خانه او نسپرده است. بنابراین به نزد دوستش رفته و امانتی را از او طلب نموده است ولی او گفته که هرگز او را ندیده است. الغ بیک فرمود که آن مرد را حاضر سازند. از او درباره آن قضیه پرسید ولی او گفت که هرگز آن مرد و درختی که او می‌گوید ندیده است و نمی‌داند آن درخت کجاست. سلطان به مدعی دستور داد که برود و از آن درخت چند برگی بیاورد و آن شخص را که منکر بود نزد خود نگاهداشت و با او به نقل حکایاتی مشغول شد. در اثنای گرمی حکایت، پرسید که آیا آن شخص پیش آن درخت رسیده است؟ آن منکر غافل بود و گفت: «به نظر می‌رسد هنوز نرسیده باشد». الغ بیک به خنده درآمد و گفت: «تو نگفته بودی که من آن درخت را ندیده‌ام و نمی‌دانم کجاست؟ پس چگونه دانستی که آن شخص نرسیده است!» بدین ترتیب با فراست و کاردانی الغ بیک معلوم شد که حق با کیست (راوندی، ۱۳۶۸: ۲۰۴).

لازم به ذکر است که برخی از مورخان دوره تیموریان نظیر میرخواند، خواند میر و دولت‌شاه سمرقندی، الغ بیک را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده‌اند. حتی برخی از آنان از این هم فراتر رفته و او را در عدالت یگانه عصر خود خوانده‌اند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۶۶۶؛

سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۶۱). سئوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا ایستادگی برخی قضات و محتسبین این دوره در برابر خواسته‌ها و امیال این پادشاه و گریز برخی از قاضیان شایسته و پارسای این دوره از پذیرش شغل قضاوت، بازتابی از بی‌دادگری و بی‌عدالتی این پادشاه نبوده است؟

### سیاست قضایی سلطان ابوسعید

بیشتر مورخین دوره تیموریان، سلطان ابوسعید را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده‌اند که همواره به احوال زبردستان و مظلومین رسیدگی می‌کرد (زمجی اسفزاری، ۱۳۳۹، ج ۲: ۲۲۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۷۹؛ خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۴۸).

حتی برخی مورخین درباره عدالت او گفته‌اند که او خواب روز را بر خود حرام کرده بود تا به احوال دادخواهان و حاجتمندانی که به درگاه او می‌آمدند، رسیدگی نماید (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۷۹).

این مطلب اگر چه تا اندازه‌ای اغراق آمیز به نظر می‌رسد، اما نهایت عدالت و دادگری یک پادشاه را نشان می‌دهد. همچنین این مطلب نشان می‌دهد که در این دوره، دادخواهان و حاجتمندان می‌توانستند به حضور سلطان راه یابند و شکایات و حاجات خود را به طور مستقیم به گوش او برسانند. سلطان ابو سعید گاه در مجازات مجرمین خشونت و شدت عمل نشان می‌داد؛ به عنوان مثال در سال ۸۶۶ ق. به او خبر رسید که خواجه معزالدین وزیر، در غیاب او، در خراسان به بهانه تأمین مخارج لشکر، از مردم مبلغ هنگفتی دریافت کرده و ضرر بسیاری به مردم رسانده است. به دستور سلطان، خواجه معزالدین را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان انداختند (میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۶: ۸۴۳).

همچنین به فرمان او شیخ احمد علی صراف را که رشوه‌های بسیاری از تجار گرفته بود، زنده زنده پوست کردند و سپس او را کشتند (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۲۰؛ زمجی اسفزاری، ۱۳۳۹، ج ۲: ۲۶۰).

همان‌طور که پیش از این ذکر شد سلطان ابوسعید تحت تأثیر شریعت اسلام بود و عناصر مذهبی در شخصیت او نفوذ بارزی داشتند. این مسأله در امر قضاوت و دادرسی توسط وی نیز تأثیرگذار بود، به گونه‌ای که بنا به گفته برخی از مورخان دوره تیموری، وی در حل و فصل قضایا، هرگز از قوانین شریعت اسلامی تجاوز و تخطی نمی‌نمود (خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۴۸). ولی همیشه این گونه نبود زیرا گاه به دستور سلطان ابوسعید، مجازات‌هایی در مورد مجرمین اعمال می‌شد که چندان با قوانین شرعی سازگاری نداشت مانند دو موردی که پیش از این ذکر شد.

### سیاست قضایی سلطان حسین بایقرا

نویسندگان و مورخان معاصر دوره تیموریان و بعد از آن همواره از سلطان حسین بایقرا به عنوان پادشاهی عادل، حامی فقرا و مظلومین و دشمن مفسدین و ظالمین یاد کرده‌اند (زمجی اسفراری، ۱۳۳۹، ج ۲: ۳۱۱؛ سام میرزا، بی تا: ۱۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۳۹). او روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه هر هفته، قضات و علما را به حضور خود می‌طلبید و در حضور آن‌ها به احوال مظلومین و داد خواهان رسیدگی می‌نمود و در حل و فصل قضایا، فتوای ائمه دین را مد نظر قرار می‌داد (میرخواند، ج ۷، ۱۳۳۹: ۵). حکایات و روایات جالبی که در منابع راجع به عدالت سلطان حسین بایقرا آمده است حاکی از آن است که در نظر او همه افراد در مقابل قانون برابر بودند و اگر خطایی و جنایتی از کسی سر می‌زد، باید بر طبق قانون مجازات می‌شد، حتی اگر این فرد خود سلطان، یا یکی از فرزندان و خویشاوندان او بود. به عنوان مثال روزی سلطان حسین بایقرا برای زیارت مزار خواجه عبدالله انصاری به گازرگاه رفته بود. پس از زیارت، مولانا کمال الدین شیخ حسین، یکی از محتسبان هرات، را به نزد خود طلبید و به او گفت: «... اگر به نفس من یا برادر من یا فرزندم حدّ شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر نمی‌باید فرمود» (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۵۲؛ نوایی، ۱۳۲۴: ۱۴۲).

همچنین حکایت شده است که سلطان حسین بایقرا، پسری به نام ابوالمعصوم داشت که در حالت مستی، رعیت زاده‌ای را به قتل رسانده بود. قاضی به کسان مقتول اجازه داده بود که به حکم شریعت سه کار انجام دهند: یا قصاص کنند یا دیه بگیرند و یا قاتل را ببخشند. به فرمان سلطان حسین، مقدار زیادی زر آوردند و سلطان، آن‌ها را مختار کرد بین این که یا زر را بگیرند، یا پسرش را ببخشند و یا او را قصاص کنند. آن‌ها به قصاص اصرار ورزیدند و به دریافت هیچ چیزی راضی نشدند. بنا به دستور سلطان، ابوالمعصوم به پدر مقتول تحویل داده شد. ولی وقتی آن جماعت، ابوالمعصوم را به بیرون بارگاه بردند، صدمه‌ای به او نرساندند و گفتند: «غرض ما این بود که پادشاه خود را در عدل امتحان کنیم» (واصفی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۶۶-۱۶۳).

گاه سلطان حسین به موجب فرامینی، اجرای اعمال خلاف شرعی را که در بین مردم رایج شده بود، ممنوع می‌کرد و به قضات و داروغه‌های هر منطقه دستور می‌داد کسانی را که از این فرامین سرپیچی می‌کنند و همچنان به اعمال خلاف شرع خود ادامه می‌دهند، دستگیر کرده و تأدیب نمایند؛ به عنوان مثال سلطان حسین با صدور فرماتی باده نوشی را ممنوع کرد و به موجب این فرمان به قاضی و داروغه هر موضع امر کرد که در اجرای این حکم سعی و تلاش نمایند و باده نوشان را تأدیب کنند. به موجب این فرمان حدود صد و سیزده نفر از زمرهٔ مقربان و مخصوصان سلطان که مباشرین امور مملکت بودند از شرب مدام توبه کردند (خوافی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۶۵-۱۶۴).

سلطان حسین بایقرا همانند سلاطین تیموری در مجازات مجرمین، بویژه مجرمین سیاسی از شدت و خشونت رویگردان نبود. به عنوان مثال به دستور وی یکی از امرای تیموری به نام محمد امین عباسی را گردن زدند، زیرا وی متهم به تحریک شاهزاده بدیع الزمان میرزا به عصیان علیه سلطان شده بود (خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۹۹).

همان طور که ملاحظه شد، مورخان و نویسندگان معاصر دورهٔ تیموریان برخی سلاطین این دوره مانند شاهرخ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا را به صفت عدالت ستوده اند و از آنان به

عنوان پادشاهانی عادل و دادگر یاد کرده‌اند. برخی از این نویسندگان در کتب خود تعبیرات زیبایی را در وصف پادشاه عادل آورده‌اند. از جمله برخی از آنان، عدالت پادشاه را نشانه وجود حکمت در او دانسته‌اند (جامی، ۱۳۶۷: ۴۵).

برخی دیگر نیز پادشاه عادل را سایه لطف خدا در زمین دانسته‌اند که هر مظلومی به او پناه می‌برد. در واقع همان گونه که هر کسی از شدت تابش آفتاب به تنگ آید، جهت استراحت پناه به سایه‌ای می‌برد تا خستگی و رنج او بر طرف شود، مظلومی نیز که از شدت ظلم و ستم ظالم به تنگ آمده است، به سایه لطف خدا، که همان پادشاه عادل است پناه می‌برد تا از ظلم و بیسداد ظالمان خلاصی یابد (لمبتن، ۱۳۵۹: ۵۶).

لازم به ذکر است که اگر چه مورخان و نویسندگان معاصر دوره تیموریان برخی سلاطین این دوره را عادل و دادگر خوانده‌اند، اما دقت بیشتر در روایات تاریخی و سیر حوادث این دوره، نسبی بودن عدالت سلاطین تیموری را ثابت می‌کند، چرا که در مواردی حکم و رفتار شاه عین عدالت بود مانند واکنشی که سلطان حسین بایقرا در برابر مجازات پسر خود نشان داد و بالعکس در مواردی دیگر حکم و رفتار شاه در نقطه مقابل عدالت قرار داشت مانند خشونت و قساوتی که گاه برخی از سلاطین این دوره در مجازات مجرمین از خود نشان می‌دادند نظیر مجازاتی که سلطان ابوسعید در مورد خواجه معزالدین وزیر و شیخ احمد علی صراف اعمال نمود.

### نتیجه

در دوره تیموریان سلطان در رأس نظام قضایی قرار داشت و از اختیارات گسترده قضایی برخوردار بود، به گونه ای که وی در محکمه مظالم به قضاوت می نشست و شخصاً به احوال دادخواهان رسیدگی می نمود. علاوه بر این او حق داشت که مطابق میل و سلیقه خود، اوامر قضایی و فرامین حقوقی صادر کند و فرمان وی نیز در تعیین، تبدیل و تخفیف مجازات ها در

سایر محاکم تأثیر گذار بود. سلطان در مقابل این اختیارات گسترده قضایی، فاقد هر گونه مسوولیتی بود و مطلقاً از تعقیب و محاکمه مصون بود.

سلاطین این دوره بر مبنای شریعت اسلامی، عرف و در بسیاری از موارد بر طبق رأی و نظر خود حکم صادر می کردند و از آنجا که سلاطین تیموری مسلمان بودند، پای بندی و عدم پای بندی آنان به شریعت اسلامی در نحوه قضاوت ایشان مؤثر بود، به گونه‌ای که آن دسته از سلاطین تیموری که پای بند شریعت بودند و یا خود را پای بند بدان نشان می دادند نظیر شاهرخ، سلطان ابو سعید و سلطان حسین بایقرا، در امر قضاوت و دادرسی نیز سعی داشتند تا حد امکان فتوای علمای اسلام و قوانین اسلامی را مدنظر قرار دهند و از آنها تخطی نکنند. در حالی که برخی دیگر از سلاطین این دوره نظیر الخ بیک که چندان به شریعت اسلامی پای بند نبودند، در امر قضاوت و دادرسی نیز توجه چندانی به فتوای علمای اسلام و قوانین شرعی نداشتند.

البته باید توجه داشت که سلاطین این دوره، حتی آنان که به شریعت اسلامی پای بند بودند، در امور جزایی کمتر به مقررات شرعی توجه می نمودند و مجازات‌هایی که به دستور آنان در مورد مجرمین اعمال می شد چندان با شریعت اسلامی سازگاری نداشت.

لازم به ذکر است که اگر چه بیشتر مورخان و نویسندگان دوره تیموریان برخی از سلاطین این دوره را عادل و دادگر خوانده اند، اما دقت بیشتر در روایات تاریخی و سیر حوادث این دوره، نسبی بودن عدالت سلاطین تیموری را ثابت می کند چرا که در مواردی حکم و رفتار شاه عین عدالت بود و بالعکس در مواردی دیگر حکم و رفتار وی در نقطه مقابل عدالت قرار داشت مانند خشونت و قساوتی که گاه برخی از آنان در مجازات مجرمین از خود نشان می دادند.

**یادداشت‌ها:**

- ۱- قبل از چنگیز خان، مغولان به اقتضای زندگی بدوی، یک سلسله عادات، عقاید و آداب قومی داشتند که به علت آشنا نبودن ایشان به خط و سواد، مدون نیز نبود. چنگیز خان بعضی از آنها را رد و غالب را باقی گذارد و از خود نیز احکام و قواعدی بر آنها افزود و دستور داد تا آن قواعد را به خط اویغوری بنویسند. هر یک از این احکام و قواعد را به مغولی، یاسا و مجموع آنها را یاسا نامه بزرگ می خواندند (جوینی، ۱۳۳۷، ج ۱: ۱۳-۱۹؛ اقبال، ۱۳۵۶، ج ۱: ۷۷-۷۸).
- ۲- یارغو از محاکم قضایی دوره مغولان بود که در نواحی مختلف امپراتوری مغولان از جمله در قلمرو ایلخانان تشکیل می شد. در این محکمه به منازعات بین مغولان، جرائم مأموران دولتی بخصوص ایجاد توطئه و فتنه توسط آنها، سوء استفاده های مالی و منازعات بین حکام محلی رسیدگی می شد. (اشپولر، ۱۳۶۵: ۳۸۳-۳۸۱؛ لمبتن، ۱۳۷۲: ۹۶-۹۴).
- ۳- وی فرزند عمر شیخ میرزا و نوه تیمور بود. او در سال ۸۱۲ ق. از جانب شاهرخ به حکومت اوزجند گماشته شد. تاریخ وفات او مشخص نیست. جسد وی در مدرسه سلطان حسین در مصلی هرات مدفون است (زامباور، ۱۳۵۶: ۴۰۲).
- ۴- وی فرزند ابوبکر میرزا و نوه میرانشاه بود. شاهرخ در سال ۸۱۸ ق. او را به حکومت ری گماشت (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲: ۹۷۹).



## منابع

- ۱- ابن ترکه الخجندی، ابو محمد صائن الدین علی بن محمد (۱۳۷۶) **المناهج فی المنطق**. زیر نظر مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- ۲- ابن عربشاه (۱۳۵۶) **عجایب المقدور فی اخبار تیمور** (زندگانی شگفت آور تیمور). ترجمه محمد علی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- اسپولر، برتولد (۱۳۶۵) **تاریخ مغول در ایران**. ترجمه محمود میر آفتاب. چاپ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- اقبال، عباس (۱۳۵۶) **تاریخ مفصل ایران** (از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت). چاپ ۴. تهران: امیر کبیر.
- ۵- بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ (۱۳۳۶) **الغ بیک و زمان وی**. ترجمه حسین احمدی پور. تبریز: کتابفروشی چهر.
- ۶- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ؛ یان، کارل؛ اسمیت، جان ماسون (۱۳۶۶) **تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: اطلاعات.
- ۷- تاج السلمانی (۱۹۹۹ م). **شمس الحسن**. به کوشش اسماعیل اکا. آنکارا.
- ۸- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۶۷) **بهارستان**. تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: اطلاعات.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۸) **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**. تهران: گنج دانش.
- ۱۰- جوینی، علاءالدین عطا ملک (۱۳۳۷) **تاریخ جهانگشا**. به کوشش محمد رضوانی. تهران: کلاله خاور.
- ۱۱- حافظ ابرو (۱۳۷۲) **زبدۃ التواریخ**. مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سید جوادی. جلد ۱ و ۲. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۲- حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲) **تزوکات تیموری**. تهران: کتابفروشی اسدی.

- ۱۳- خوافی، ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد (۱۳۵۷) منشأ الانشاء. به کوشش رکن‌الدین همایونفرخ. جلد ۱. دانشگاه ملی ایران.
- ۱۴- خواند میر (۱۳۵۳) حبيب السیر فی اخبار افراد بشر. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. جلد ۳ و ۴. چاپ ۲. تهران: کتابفروشی خیام.
- ۱۵- ————— (۱۳۵۵) دستورالوزراء. تصحیح سعید نفیسی. چاپ ۲. تهران: اقبال.
- ۱۶- راوندی، مرتضی (۱۳۶۷) تاریخ اجتماعی ایران. تهران: امیرکبیر.
- ۱۷- ————— (۱۳۶۸) سیر قانون و دادگستری در ایران. تهران: چشمه.
- ۱۸- رجب زاده، هاشم (۱۳۵۵) آئین کشور داری در عهد رشید‌الدین فضل‌الله همدانی. تهران: توس.
- ۱۹- زامباور، ادوارد ریتر (۱۳۵۶) نسب‌نامه خلفا و شهریاران. ترجمه محمد جواد مشکور. تهران: کتابفروشی خیام.
- ۲۰- زمجی اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۹) روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات. تصحیح سید محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۸۲) تذکره الشعرا. تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- ۲۲- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲) مطلع السعدین و مجمع البحرین. چاپ ۲. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ۲۳- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳) ظفرنامه. به کوشش پناهی سمنانی. تهران: امداد.
- ۲۴- صفوی، سام میرزا (بی تا) تذکره تحفه سامی. تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ. بی جا: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- ۲۵- صفی، فخرالدین علی (۱۳۶۲) لطائف الطوائف. تصحیح احمد گلچین معانی. چاپ ۴. تهران: اقبال.
- ۲۶- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۱۷) نصیحة الملوک. به اهتمام جلال همایی. تهران: کتابخانه طهوری.

- ۲۷- کلاویخو، گنزالز (۱۳۶۶) **سفرنامه کلاویخو**. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۸- لمبتن، آن (۱۳۷۲) **تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نی.
- ۲۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۹) **نظریه دولت در ایران**. ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: کتاب آزاد.
- ۳۰- مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۴۵) **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**. به کوشش محمد حسین تسبیحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ۳۱- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۴۲) **جامع مفیدی**. به کوشش ایرج افشار. جلد ۱. تهران: کتابفروشی اسدی.
- ۳۲- ملکم، سرجان (۱۳۸۰) **تاریخ کامل ایران**. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. تهران: افسون.
- ۳۳- مورگان، دیوید (۱۳۷۳) **ایران در قرون وسطی**. ترجمه عباس مخبر. بی جا: طرح نو.
- ۳۴- مهدوی، ابراهیم (۱۳۴۳) **دادگستری چیست**. مجله کانون وکلا. شماره ۹۱. مرداد و شهریور.
- ۳۵- میرخواند (۱۳۳۹) **روضه الصفا**. جلد ۶ و ۷. تهران: کتابخانه خیام.
- ۳۶- ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۸) **تشیع در خراسان عهد تیموریان**. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۳۷- نجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۹۶۴ م.) **دستور الکاتب فی تعیین المراتب**. تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- ۳۸- نصیرالدین طوسی، محمد بن حسن (۱۳۲۰) **اخلاق ناصری**. تهران: چاپ سنگی.
- ۳۹- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن (۱۳۴۰) **سیاست نامه**. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۴۰- نوایی، عبدالحسین (۱۳۴۱) اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل). تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۱- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۴) رجال کتاب حبيب السیر (از حمله مغول تا مرگ شاه اسماعیل اول). تهران.
- ۴۲- نوایی، میر نظام الدین علیشیر (۱۳۶۳) تذکره مجالس النفايس. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: کتابفروشی منوچهری.
- ۴۳- واصفی، زین الدین محمود (۱۳۴۹ و ۱۳۵۰) بدایع الوقایع. تصحیح الکساندر بلدروف. چاپ ۲. بی جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴۴- واعظ کاشفی، فخر الدین علی بن حسین (۱۳۵۶) رشحات عین الحیات. تصحیح علی اصغر معینیان. جلد ۱. تهران: بنیاد نیکو کاری نوریانی.
- ۴۵- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۹) خلد برین. به کوشش میرهاشم محدث. روضه های ششم و هفتم. تهران: میراث مکتوب.
- ۴۶- یارشاطر، احسان (۱۳۳۴) شعر فارسی در عهد شاهرخ. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۷- یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶) ظفرنامه. به تصحیح و اهتمام محمد عباسی. جلد ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر.

48- The cambridge history of Iran( 1993) edited by Peter Jackson and Laurence Lockhart , Vol 6,secound published , New York, Cambridge university press.